

هُوَ الْحَكِيمُ

عنوان:

کرامتی از علامه شیخ مجتبی قزوینی از زبان مهمترین شاگردشان



آیت الله سید جعفر سیدان

○ يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ○

این خبر دادن‌ها و آنچه که شما اشاره کردید کارهای غیر عادی، این‌ها هم باید توجه داشت که با همون میزان عملی که عرض کردیم با همون میزان بایستی که مطالب سنجیده بشه. و به‌طور کلی هم این‌چنین نیست که هر چه از این قبیل مطالب غیر عادی از افراد، انسان ببینند، دلیل بر عظمت اون‌ها از نظر واقع و حقانیت‌شون باشه! بلکه دو راه داره؛ گاهی همین حرف‌های غیر عادی، کارهای غیر عادی، انجام می‌گیرد بر اساس يك سلسله ریاضت‌هایی که گاهی هم ممکنه که اون‌ها درست نباشه، صحیح نباشه، مشروع نباشه! و گاهی هم خیر! این کارهای غیر عادی، بر اساس تقوا و پرهیزکاری و خوبی افراد هست.

پس با توجه به این نکته که این‌چنین نباشد که از هر کس کار غیر عادی دیدیم، حکم کنیم به اینکه این از اولیاء خداست و این نزد خدا تقرب بسیاری دارد! خیر! بلکه دو گونه هست! ولی من در ارتباط با بعضی از اساتید هم فراوان دیدم چیزهایی که غیر عادی بوده و البته با شناختی که از آن‌ها داشتم، بر اساس تقوا و پرهیزکاری و درستی‌شون بوده.

از جمله از مرحوم استادمون مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی، من مکرر چیزهایی دیدم که حکایت از این معنا می کرد. یکیش را عرض کرده باشم حالا آنچه که بیشتر ملموس برای خودم بوده، بنده در خدمت ایشان مدت هایی که بودم، از جمله خاطر میاد که در درس اشارات بودیم - اشارات بوعلی - که ایشان اشارات بوعلی رو می گفتن، منظومه رو می گفتن، اسفار رو می گفتن، ولی انتقاداتی هم داشتن! ردودی هم برای این ها عقلی و نقلی داشتن و اشارات خدمت شون می خوندم. پشت گردن من يك غده ای زده بود که می رفتم یادم میاد دکتر شاملو بود که حالا پسرشون هم به عنوان دکتر معروفی هست، ولی این شخص فوت شده. می رفتم برای معالجه، چند روزی بود که می رفتم؛

اون هم برنامه هایی داشت اجرا می کرد نسبت به من. و در درس اشارات که بودیم تعداد کمی هم بودیم، من گاهی و بیشتر از گاهی! پشت گردنم دستم رو می داشتم و هی فشاری می دادم روی غده و می کشیدم دستم رو پشت گردنم و به این حالت بودم. بعد از درس، ایشان فرمودند: بنشین کارت دارم! بقیه رفتن. به من فرمودند که چی شده پشت گردنت خیلی دستت رو می کشیدی؟  
گفتم که يك غده ای ست پشت گردنم.

گفتن بیا جلو! داتاق کو چیک بود از این جا کو چیک تر بود. رفتم خدمت شون و انگشت شون رو گذاشتن گفتن: «أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ» يك جمله ی دیگه ای هم گفتن متوجه نشدم. وقتی پا شدم آمدم بیرون مثل همین جا که همین مقدار فاصله بین اتاق و کوچه بود، از منزل که آمدم بیرون وارد کوچه که شدم، همینی که الان خدمت تون هستم!

یعنی هیچ اثری از اون غده وجود نداشت و مثل الانی که

خدمت تون هستم!

از اون سال، سالیانی ست که می گذره و نتیجتاً این غده ی کذایی که مشغول معالجه بودم و کاملاً يك چیز روشن روشن، همون جا دیدم که خبری از این غده نیست! خب این کار يك کار غیر عادی ست که انجام دادن! این دیگه بر اثر این تحصیلات معمول در کار نیست و بنابراین يك همچین حالاتی، همچین افعالی از افراد ممکنه که رخ بده. همان طور که قبلاً عرض کردم همین طور کارها رو ممکنه يك کسی بکنه بر اساس غیر صحیح!

یعنی بر اثر ریاضت‌هایی که کشیده، کارهایی که کرده و به نتیجه از اسباب و علمی که بر ما مخفی است، استفاده کرده و این کار رو بتونه بکنه، و این به‌طور کلی چنین کارهایی دلیل بر حقانیت این فرد در افکار و تقرّبش به خداوند متعال نیست!

مگر اینکه انسان طرف را بشناسد، که با توجه به شناختی که از او دارد از نظر تقوا و پرهیزکاری و مسائل مختلف، مطمئن باشد که این برنامه، الهی است نه اینکه غیرالهی باشه!